

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Iran's M.

آئینه ایران

بهزاد مالکی

۰۳ فبروری ۲۰۱۷

## کارنامه رفسنجانی در گورستان تاریخ

اکبر هاشمی رفسنجانی روز یکشنبه ۱۹ دی [جدی]، در ۸۲ سالگی به گورستان تاریخ پیوست. تنها تأسفی که در باره مرگ طبیعی یا به قتل رسیدن او می توان داشت این است که او مُرد بدون آنکه پاسخگوی اعمال و جنایاتش در پیشگاه مردم ایران باشد. تاریخ، و رای روایات رسمی و اظهار نظرهای فرصت طلبان خودی و غیر خودی، سوداگری را به یاد خواهد داشت که در سال های جوانی اش در زمان شاه، از طریق دلالی ماشین و باغداری و فروش پسته به مال و منالی رسید. او در کسوت یک آخوند، سخت به پان اسلامیسیم، سودای مقام و منزلت سیاسی و ثروت و قدرت شخصی چسبیده بود. او که از شاگردان و طرفداران قدیمی خمینی بود، پس از واقعه ۱۵ خرداد [جوزا] ۱۳۴۲ و تشکیل سازمان مجاهدین خلق به آن سازمان گرایش هائی نشان می داد و کمک هائی به آنها کرد و در نامه ای از خمینی خواست که آنها را حمایت کند. اما بعدها به حلقه مخالفان آنها نزدیک شد و جانب مرتجع ترین آخوند هائی را گرفت که در زندان شاه به تحریم کمونیست ها یا به تعبیر آنها «نجس» ها پرداخته بودند. او در راه ایجاد و تحکیم ولایت فقیه از هیچ عملی فروگذار نکرده بود در «رهبر شدن» خامنه ای نقش عمده ای بازی کرد و تا آخر عمرش در کنار یار غارش خامنه ای، خدمتگزار، طراح و مجری پروژه حکومت ولایتی خمینی گردید. او در مقام یکی از معماران ساختمان جمهوری اسلامی، با بنا نهادن خشتی کج در به وجود آوردن این بنای ویرانگر نقش مهمی بازی کرد.

با بالا گرفتن جنبش مردمی علیه شاه و رژیم نامردمی اش در سالهای ۱۳۵۶-۵۷ روحانیت شیعه و سوداگران بازار به تدریج و با تأخیر به آن پیوستند و با تکیه بر نفوذ خویش در میان بخش هائی از خرده بورژوازی شهر و روستا و شبکه گسترده مذهبی، از جمله تحصیلکرده های مذهبی غیر روحانی و گروه هائی از اوباش و قلمچاق های مناطق شهری که از دیرباز با روحانیت (به ویژه روحانیت طرفدار خمینی) و برخی از تجار بازار پیوند داشتند، توانستند رهبری این مبارزات را به دست بگیرند. با پیوستن بخش عمده ملی گرایان و نمایندگان بورژوازی لیبرال به خمینی و به ویژه عدم توانائی چپ در به وجود آوردن آلترناتیوی قابل قبول برای رهبری مبارزات مردم، رهبری خمینی تثبیت گردید. در آستانه از هم پاشیده شدن رژیم شاه، به دستور خمینی شورای انقلاب برای تدارک گذار و به دست گرفتن قدرت تشکیل شد و رفسنجانی به حکم او به آن پیوست. بلافاصله بعد از کسب قدرت، رفسنجانی، بهشتی، باهنر، خامنه ای، موسوی اردبیلی، آیت، بادامچیان، عسکر اولادی، مهدی عراقی، محمود کاشانی، کروی، میرحسین موسوی و غیره حزب جمهوری اسلامی را برای پیشبرد اهداف ارتجاعی «انقلاب اسلامی» خمینی و تصاحب تمامی قدرت تا تثبیت ولایت

مطلقه فقیه، بنیاد نهادند. در سال های ۶۰ و بعد از آن، رفسنجانی مستقیماً در سرکوب و اعدام ها و ترور مخالفان در داخل و خارج دست داشت. نام او در کنار سایر زمامداران جمهوری اسلامی مانند علی فلاحیان وزیر قاتل اطلاعات در کنار متهمان دادگاه میکنونوس، مسؤول رسیدگی به کشتار رهبران کرد - صادق شرفکندی و فتح عبدلی - به عنوان یکی از آمران رده اول این ترور و همچنین در میان مظنونان دست داشتن در انفجار مرکز یهودیان ارجنتاین ذکر شده است. هم او بود که در مقام امام نماز جمعه، در مورد کشتار زندانیان سیاسی گفت: «ما نون اضافی نداریم که به آنها بدهیم». در اردیبهشت [ثور] ۱۳۶۹ نود فعال ملی- مذهبی نامه ای به او نوشتند و از وضع موجود انتقاد کردند. جواب او هتک حرمت و ضرب و شتم و زندان بود. او حتی به یار قدیمش عزت الله سبحانی رحم نکرد. در جواب این که چرا این کار را کرده گفت: «رویش را زیاد کرده بود، دادم رویش را کم کنند». در زمان ریاست جمهوری او در تابستان سال ۱۳۷۵ بود که توطئه قتل نافرجام ۲۱ نفر از اعضای کانون نویسندگان ایران به وقوع پیوست. وزارت اطلاعات رژیم به دست مصطفی کاظمی نامی در صدد برآمد که هنگام مسافرت نویسندگان به ارمنستان، با ایجاد تصادفی مصنوعی اتوبوس آنها را به دره پرتاب کند که با هوشیاری تنی چند از آنها عقیم ماند.

رفسنجانی بلافاصله پس از پایان جنگ قدرت خونین در خرداد [جوزا] سال ۱۳۶۰ و عزل بنی صدر که در آن دست داشت و از تاریخ ۲۱ مهرماه [میزان] همان سال به نمایندگی از طرف آیت الله خمینی در شورای عالی دفاع منصوب شد. او پس از آن و به آرامی، تأثیرگذارترین چهره سیاسی در جنگ شد و از اواسط جنگ نیز فرماندهی آن را برعهده گرفت. بعد از فتح خرمشهر و شروع عقب نشینی عراق، ستراتیژی تهاجمی ایران، تحت لوای شعار جنگ جنگ تا پیروزی و فتح کربلا و قدس، توسط او به پیش برده شد. مصاحبه ای با احمد خمینی منتشر شده در روزنامه جمهوری اسلامی (۴ فروردین [حمل] ۱۳۷۴) حکایت از آن دارد که حتی خمینی با ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر موافق نبود. این رفسنجانی بود که او را به ادامه جنگ متقاعد ساخت. رفسنجانی در اواخر سال ۱۳۶۰ در مصاحبه ای با هفته نامه موقف عربی اعلام کرد: «ما نمی‌خواهیم در سایه رژیم فعلی عراق، به هیچ توافقی با بغداد برسیم ... و این سری نیست که آن را فاش کنم که صدام حسین توسط میانجی‌ها موافقت کرد طبق مواد و شرایط قرارداد الجزایر و بدون قید و شرط، عقب‌نشینی کند... ولی ما این پیشنهاد را رد کردیم و با هرگونه توافقی مخالفت خواهیم کرد.» رفسنجانی اضافه کرد: «این توافق باید با ملت عراق و پس از پیروزی امضاء گردد. ما حاضر نیستیم دست از حمایت سازمان های مخالف رژیم عراق برداریم.» (روزنامه جمهوری اسلامی- ۲۷ اسفند ۱۳۶۰) در همین زمینه او به توجیه تلفات سنگین جنگ پرداخته است:

«اگر چه در جنگ ما تلفات داده‌ایم اما اگر بخواهیم تلفات هشت سال جنگ تحمیلی را با تلفاتی که در همین هشت سال گذشته بر اثر تصادفات جاده‌ای مقایسه کنیم متوجه می‌شویم که تعدادش بسیار کم است چرا که سالانه ۳۰ هزار کشته جاده‌ای و خیابانی داریم. بنابراین ما می‌دانیم که در جنگ تلفات داده‌ایم و بهترین انسان‌ها بوده‌اند اما یک ارتش عظیم تبلیغاتی برای کشورمان به راه انداختیم که پس از این در هر جا که نیاز باشد حضورشان کم نخواهد شد. شهداء، جانبازان و رزمندگان همواره برای کشور الهام بخش هستند.» (ایسنا- ۶ مهر [میزان] ۱۳۹۳)

جای پای او در تمام بازی های سیاسی پشت پرده جمهوری اسلامی به چشم می خورد. ماجرای رابرت مک فارلین، مشاور امنیت ملی ریگان، که از طرف او به همراه اولیور نورث، تحلیل گر سازمان سیا، برای مذاکره و تحویل سلاح و آزاد کردن گروگان های امریکائی در لبنان به ایران آمده بود (۱۲ آبان ۱۳۶۵) از آن جمله است. رفسنجانی کارگردان اصلی این ماجرا بود که توسط مهدی هاشمی برادر داماد منتظری در یک روزنامه لبنانی (الشراع) فاش گردید. خود او هم خبر را از امید نجف آبادی کسب کرده بود و بیت منتظری هم از آن اطلاع داشتند. نتایج افشاگری ها برای ایران و

امریکا، به دلایل مشخصی سنگین بود: برای جمهوری اسلامی، به این علت که معلوم شد تسلیحات امریکائی، توسط اسرائیل به ایران فرستاده شده است و برای امریکا، از آن جهت که پول حاصل از معامله اسلحه، خلاف مصوبه کنگره امریکا در ممنوعیت کمک به ضدانقلابیون نیکاراگوئه (ایران-کنترا)، صرف کمک به همان‌ها شده بود. مهدی هاشمی و امید نجف آبادی، هزینه «فضولی» هایشان را با اعدامشان دادند. شکست ستراتیژی جنگ طلبانه رژیم که با قربانی شدن صدها هزار شهروند ایرانی و عراقی همراه بود، او و اربابش خمینی را واداشت که جام زهر قبول آتش بس را سر بکشند. این افسانه که رفسنجانی در پایان دادن به جنگ نقش اصلی را بازی کرد و از این بابت طرفدارانش می‌خواهند از او چهره ای صلح دوست بسازند، با مراجعه به گفته های خود او و محسن رضائی نقش بر آب می‌شود، چرا که در سال ۶۷، وضعیت سپاه و ارتش در جنگ به طرز اسفباری خراب شده بود. کمبود بودجه و شکست های پی در پی و حتی رها کردن میدان های جنگ، ادامه آن را غیر ممکن ساخته بود.

سال های بعد از جنگ، رژیم با دو مسأله روبه رو بود، بازسازی ساختارها و اقتصاد درهم شکسته و جلوگیری از هرگونه حرکت اعتراضی که پایان جنگ، مفر حضور آن را به وجود آورده بود. سرکوب و کشتار مخالفان و ایجاد رعب و هراس در میان مردم، اولین گام در این مسیر بود. در کشتارهای سال ۱۳۶۷ در زندانهای جمهوری اسلامی، نزدیک به پنج هزار زندانی سیاسی اعدام شدند، گرچه رفسنجانی در آن زمان ظاهراً در رده اول قدرت اجرائی نبود اما هیچ گاه ندای مخالفتی با این کشتارها سر نداد. به عکس چند ماه پیش که نوارهای صوتی منتظری در رابطه با مجریان این کشتارها پخش شد، به دفاع از آن پرداخت. و آن را «توطئه ای برای لطمه زدن به شخصیت امام امت» دانست.

مانورهای او در مجلس خیرگان بعد از مرگ خمینی، برای به کرسی نشاندن رهبری خامنه ای که از هیچ لحاظ واجد معیارهای رهبری در تعاریف فقهای جمهوری اسلامی و قانون اساسی نبود، بر همگان روشن است. بلافاصله بعد از این عمل، مانور دیگری برای تغییر قانون اساسی انجام شد که بتواند قبای دوخته شده برای خامنه ای را اندازه تنش کند. با حذف نهادهای شورائی، مطلقیت ولایت فقیه تثبیت گردید. حذف پست نخست وزیری و تحکیم موقعیت ریاست جمهوری برای رفسنجانی که در ۱۳۶۸ به این مقام دست یافت، فرصتی بود که او بتواند یک قدرت دو پایه را با ولی فقیه شکل دهد. رفسنجانی امید داشت که «هم رزم» دیرینش خوش خدمتی او را فراموش نخواهد کرد و او را در این بازی قدرت شریک خواهد ساخت. اما این بازی در نمایش جمهوری اسلامی به طریق دیگری رقم خورد.

دوران ۸ ساله ریاست جمهوری رفسنجانی، «دوران سازندگی» و یا هر نام دیگر که بر آن نهند، دومین گام برای تثبیت نظام بود که شیرازه اقتصادی اش در اثر جنگ فرسایشی از هم پاشیده شده بود. بازسازی این اقتصاد درهم شکسته در اولویت برنامه های رژیم بود. توسعه اقتصادی برپایه الگوی نئولیبرالی که قرار نبود با توسعه سیاسی یعنی آزادیهای سیاسی و مدنی و نه حتی با مدرنیسم اجتماعی و فرهنگی همراه شود. او که با تحسین، سیاستهای اقتصادی چین را تأیید می کرد، با بدبینی زیادی سیاستهای درهای باز و توسعه اجتماعی آن را نقد می نمود. در اظهار نظری پیرامون آینده چین گفت که دولت آن کشور از نظر اقتصادی درست عمل کرده اما از نظر فرهنگی و سیاسی، مسیری اشتباه در پیش گرفته است. اشاره او به آزادی نسبی اجتماعی و وعده حرکت چین به سوی دموکراسی در آن زمان بود.

حاصل برنامه های اقتصادی این دوران، پروژه های عمرانی مثل راه سازی، سد سازی، ساخت نیروگاه، توسعه فرودگاه ها و برخی صنایع بزرگ در بخش معدن و مواد غذایی و ... بود. توسعه دانشگاه های آزاد که ایده اش در زمان شاه شکل گرفته بود، جمعیت دانشجویی را به طور وسیعی افزایش داد. اما او با تکیه بر توسعه بازار آزاد و خصوصی سازی بوروکراتیک همراه با مدیریتی بوروکراتیک، رشد اقتصادی را دنبال می کرد که حاصلش تورمی رکوردی، همگانی شدن فساد اداری و اقتصادی، حاکمیت دزد سالاری و صد البته تشدید اختلافات طبقاتی با فقیرتر

شدن کارگران و تشدید بی ثباتی آنها بود. او با کنار گذاشتن قانون کاری که خود در مجمع تشخیص مصلحت نظام به تصویب رسانده بود و با ممنوع کردن اعتراضات کارگری و مخالفت با ایجاد تشکل های مستقل کارگری، میدان را برای شوراهای اسلامی و تشکل خانه کارگر وابسته به حزب جمهوری اسلامی در راستای سیاست تعدیل باز گذاشت. در کنار رشد بی ثبات ۱۴ در صدی در دوره اول -۱۳۶۹- که در سالهای بعد ادامه نیافت، تورم ۴۹.۴ در صدی در ۱۳۷۴ در تاریخ ایران سابقه نداشت. دولت رفسنجانی با بالا بردن مصنوعی نرخ برابری دالر در مقابل ریال و افزایش هزینه های دولتی، پول بدون پشتوانه ای را روانه بازار کرد که نه تنها کسری بودجه را کم نکرد بلکه تورمی صعودی به وجود آورد که قربانی درجه اول آن مزد و حقوق بگیران بودند. داستان خصوصی سازی های او و احیای بازار سهام هم از این بهتر نبود. انتقال شرکت های دولتی به دار و دسته های وابسته به حکومت به بهای ارزان، نتوانست اهداف اعلام شده را در مورد بهبود شرایط تولیدی فراهم آورد. بسیاری از این واحدها در دست بورس بازان و دلالان به وسیله ای برای کسب وام های دولتی و ارز به قیمت ارزان و عرضه آن به قیمت گرانتر در بازار آزاد و فروش و اختصاص زمین های واحدهای تعطیل شده در بازار بساز و بفروشی تبدیل شد. نتیجه این وضعیت، گسترش و عمومی شدن فساد و ارتشاء بود. بلایی که تا به امروز گریبان جمهوری اسلامی را رها نکرده است.

سیاست موسوم به تعدیل اقتصادی، آنچنان که در این دوران تعریف و اجراء شد، به افزایش رانت خواری و ثروت اندوزی همیاران حکومتی منجر شد و به ویژه توسط خود رفسنجانی پای سپاه پاسداران به اقتصاد ایران باز شد. ۸ سال جنگ، سپاه را به نیروی مهمی در شطرنج سیاسی ایران تبدیل کرد که به خاطر قدرت نظامی اش خواهان سهم بیشتری در همه عرصه ها شد. «دوران سازندگی» به بهانه سازندگی و استفاده از ظرفیت های سپاه، این فرصت را به آن داد که سهم شیر را نصیب خود کند. بعداً وقتی اوضاع به ضرر رفسنجانی برگشت، گفت: «قرارمان با سپاه سازندگی بود نه مالکیت». بنگاه های جدید سرمایه داری که به آن «خصوصیتی» می گفتند، به رشد نهادهای موازی دولتی- خصوصی منجر شد که با تصدی روحانیان و سرداران پاسدار و تکنوکراتها همراه بود. تغییری که بدین ترتیب در صورت بندی اقتشار مختلف سرمایه داری ایران پیش آمد، تا به امروز سیمای آن را رقم زده است که طی مقالات متعدد به آن پرداخته شده است. رفسنجانی نمی خواست و نمی توانست از چهارچوب مصالح و منافع نظام و منافع طبقات و اقتشاری که حامیان آن هستند، فراتر رود. بدین ترتیب دستاوردهائی که به دولت رفسنجانی در زمینه اقتصادی و مدرن سازی نسبت می دهند، با سیاست های بسته و سرکوب سیاسی و تشدید تضاد با خارج و تشدید اختلاف طبقاتی، همراه با عمومی شدن فساد و دزدی دولتی به گل نشست. حتی ایجاد مناطق آزاد تجاری که با هدف جلب سرمایه گذاری های خارجی صورت گرفت، از آنجا که مبنای حقوقی- سیاسی و فرهنگی آن فراهم نبود، شکست خورد.

با روی کار آمدن احمدی نژاد که می توان آن را واکنشی به شکست سیاست های تعدیل و بی عملی اصلاح طلبان طرفدار خاتمی دانست، تغییری در صف بندی های درونی حکومت جمهوری اسلامی روی داد و آن نزدیکی جناح خاتمی به رفسنجانی یعنی اتحاد «تعدیل» و «اصلاح» است که برای رفسنجانی پایگاهی اجتماعی، وسیع تر از نخبه گرایان فن سالار ایجاد کرد. زبان نیمه الکن او به طور کم رنگی به اعتراض به بن بست سیاسی بازگشت و خواهان اصلاحاتی در درون سیستم شد. با کنار گذاشتن او در بازی انتخابات ۱۳۹۲ توسط شورای نگهبان، روحانی نقش او را به عهده گرفت. ولی او همچنان به ایفای نقش محلل و بازیگر پشت پرده ادامه داد. آخرین ناکامی اش در انتخابات رئیس مجلس خبرگان بود که ابتداء در برابر یزدی و بعداً جنتی ناکام ماند.

در تشییع جنازه او، با جمع کردن همه جناحهای حکومتی و مردم متوهمی که در کنار شعار «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» شعارهای «وصیت هاشمی حمایت از خاتمی» و یا «یا حسین میر حسین» سر می دادند، نه تنها خصلت نمای

چهره سیاسی او بود بلکه نمایانگر روحیه میلیون ها مردمی است که علی رغم نفرتشان از این رژیم جنایتکار هنوز قادر نیستند سره را از ناسره تشخیص دهند. رفسنجانی مرکز ثقل حکومتی بود که در آن اصول گرانی و اصلاح طلبی برای حفظ و مصلحت نظام به تعادل و توازن می رسید و او به واسطه این موضعش تا به آخر در این کشتی شکسته باقی ماند. جمهوری اسلامی بدون هاشمی، در همان مسیری گام برمی دارد که «سردار سازندگی» خطوطش را ترسیم کرده بود، یعنی تلفیق استبداد سیاسی و حکومت مذهبی با آزادی چپاول دسترنج کارگران و زحمتکشان، مقررات زدائی و بی محتوا کردن بازهم بیشتر همین قانون کار ارتجاعی و باز گذاشتن دست سرمایه داران، رانت خواری و انباشت ثروت در دستان اقلیتی از زمامداران و تشدید استثمار و فقر و بی ثباتی در نزد اکثریت جامعه؛ آینده ای که می توان به یقین از آن به عنوان **مرده ریگ** این روباه سیاست ایران نام برد.

من در سطور بالا، سعی کردم تا حد ممکن و به طور مؤجز با ترسیم خطوط اصلی و مهم «اصلاحات» رفسنجانی، ماهیت به غایت ارتجاعی آن را که در جهت تحکیم نظام فقهاتی سرمایه داری و باز تقسیم سرمایه و ثروت ملی بین اقشار نوکیسه برآمده از انقلاب اسلامی و جنگ است، نشان دهم. کسانی که به او لقب «سردار سازندگی» داده اند و یا او را «امیر کبیر» این دوران خوانده و بدتر از آن، اصلاحات او را «در جهت بالا بردن ظرفیت نظام با نیازهای زندگی امروزی و هم زیست کردن آن با جهان مدرن» (به نقل از فرخ نگهدار - سایت زیتون) دانسته اند، امر مهمی را نفهمیده اند و یا منافع طبقاتی و نزدیکی افق دید سیاسی شان با رفسنجانی مانع از دیدن واقعیات و بیان حقیقت می شود. ندیدن فاصله ای ۱۵۰ ساله بین دوران امیر کبیر و رفسنجانی، بین جامعه ای عشیرتی و خان خانی گرفتار در استبدادی سیاه و بسته با جامعه ای که در آن حداقل ۵۰ سال از تسلط کامل سرمایه داری می گذرد، با دینامیسم چند انقلاب دموکراتیک توده ئی در بطن خود و لشکر عظیمی از کارگران، روشنفکران، زنان و جوانانی است که هیچ گاه در ۳۸ سال حکومت آخوندهائی چون رفسنجانی، برای خواست هائی چون آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی و برابری حقوق، از پای ننشسته اند.

اگر مدرنیته و جامعه مدرن که به قول آنها رفسنجانی منادی اش بود، فقط به جاده و ساختمان و برج سازی، فرودگاه و اتوبان و تیلیفون دستی و کارت بانکی و اینترنت و به یک کلام تحولات تکنولوژیک محدود شود، برای بیشتر مدرن شدن باید به امیرنشین هائی چون دبی و قطر، و شیخ نشین ها و سلطان نشین هائی روکنند که تعداد و ارتفاع برج هایشان و برد خطوط تیلیفونی و اینترنتی شان از ایران بیشتر و بلند تر است. کوردلی از این بیشتر نمی شود که جنبش کارگران، زنان، جوانان و روشنفکران را که حاوی مدرن ترین مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است رها می کنند و به عباى کهنه و پوسیده رفسنجانی و امثال او چنگ می زنند.

بهمن [دلو] ۱۳۹۵